درس ششصد و پنجاه و نهم

کیفیت تحصّل و تکوّن حقیقة الاشیاء (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

حكمةٌ عرشية:
قَد انكشفَ لكَ ممّا ذكرناهُ في هذا الفصل و مِن إشاراتٍ سابِقة في بعضِ الفصول الماضِية أنَّ ما يُتقوّمُ و يوجَدُ بهِ الشيء مِن ذَواتِ الماهيات سِواءً كانَت بسيطةً أو مُركَّبةً ليسَ إلاّ مبدأُ الفصلِ الأخيرِ لَها و سائرُ الفصولِ و الصورِ التي هيَ مُتحدةٌ معها بِمنزلةِ القوىٰ و الشرائطِ و الآلات و الأسبابِ المُعِدَّةِ لِوجودِ الماهيةِ التي هيَ عَينُ الفصلِ الأخير.[1]

ایشان در مطالب گذشته که راجع به **حقیقةُ الشیء** بحث می‌کردند که به صورت **هی لا بِمادّة** در اینجا مطلب را یک‌قدری بالاتر از آن مسائل سابقه و در زیرمجموعهٔ آن مسائل سابقه می‌خواهند بیان کنند که البته گرچه خود ایشان اشاره‌ای به این مطلب دارند ولیکن صریحاً وارد این مسائل نمی‌شوند و انسان می‌تواند از این مطلب و مسئله به مطالب دیگری برسد که نمی‌دانم آن مطالب مورد نظر ایشان در اینجا بوده یا نبوده است. علیٰ‌کلّ‌حال مطلبی را که مطرح می‌کنند مطلبی است که قابل برای تعمق و تدبر بیشتر است.

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۳۵.

اشکالی که مرحوم علامهٔ طباطبائی ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در این حواشی و در این ذیل نسبت به این مسئله دارند خیال می‌کنم با توجه به کیفیت نگرش به این مسئله آن اشکال دیگر وارد نباشد. مطلب این است که ماهیات شیء عبارت از ذاتیات اوست که جنس و فصل او را تشکیل می‌دهند و یا به عبارت دیگر به ضمیمهٔ او آن عوارض خاصه‌ای که اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی‌کند و آنها را شامل نمی‌شود، این را ماهیات می‌گویند که یا تعریف شیء به ذاتیات اوست یا به عوارض خاصه‌ای که فقط در مرحلهٔ شناخت، سایر انواع را از خود طرد کند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد که البته با وجود مطالبی که از بزرگان در این زمینه نقل شد روشن شد که فصل عبارت از آن شیء خاص مورد توجه ما نیست بلکه یک مسئله‌ای است که همان جنبهٔ واقعیت آن شیء را تشکیل می‌دهد و اوست که باعث امتیاز بین شیء و سایر اشیاء دیگر می‌شود.

الآن برای افراد عادی تفاوتی بین یک گوسفند و یک ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درّندگی اوست که او را از این جدا می‌کند و این مطالب با خواندن این کتاب‌ها و درس‌ها و مسئله و فلان برای انسان حل نمی‌شود که چطور یک گوسفند یا ابل یا جمل دارای یک هم‌چنین خصوصیتی است؛ حیوانی آرام و سربه‌زیر است و به راه خود می‌رود و حرکات خاص دارد ولی یک ببر و شیر درنده بااینکه او هم حیوان است و فهم و مدرکات او مثل همه است و خیلی باهم تفاوتی ندارند ولی اصلاً به‌طورکلی چهره‌ها و حرکات و رفتار متفاوت است، این از چه مسئله‌ای ناشی می‌شود؟!

اگر از جنبهٔ حیوانیت است که هردو حیوان هستند، استخوان دارند، گوشت دارند، مو دارند و پشم دارند. آن جنبهٔ جسمیت که در همهٔ حیوانات به‌نحو یکسان است حالا یک اختلاف غیرقابل توجه با همدیگر دارند! اگر از جنبهٔ حیوانیت، رشد، نمو، توالد و تناسل است که هم آن بچه می‌زاید و هم این بچه می‌زاید، هم او غذا می‌خورد و هم این غذا

می‌خورد. شما چه چیزی را احساس می‌کنید؟! آن ادراک وجدانی خودتان را نسبت به یک اسد و ببر و پلنگ درنده و یک گوسفندی که آزارش به کسی نمی‌رسد، چیزی به او بگویید سرش را این‌طرف می‌آورد و می توانید بگیرید و طناب به گردنش بیندازید آیا شما این طناب را به گردن شیر هم می‌توانید بیاندازید؟! قبل از اینکه طناب را بردارید، شما را یک لقمه کرده و بلعیده است! هان؟! این کار را می‌توانید بکنید؟! نه! این تفاوتی که در اینجا پیدا شده است از کجاست؟! همین‌قدر می‌فهمیم که یک فرقی بین این دو هست ولی آیا با خواندن این درس‌ها و با خواندن این مطالب انسان می‌تواند به آن تفاوت خاص که در وجود این دو یک مبدأیی دارد برسد یا نه؟!

شما یکی از همین افراد، اعلام، بزرگان، آقایان و این افرادی که سنشان به پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد و یا نود سال رسیده است را بیاورید و این دوتا حیوان را در مقابل اینها قرار بدهید و بگویید که فرق این دوتا را به من بگویید! ببینید آیا می‌توانند بگویند یا نه! بگویند: درنده است، خب درنده باشد، ما این

را می‌بینیم اما چه شده که او درنده شده است؟! چه شده را از شما می‌خواهیم، درندگی را خودمان می‌بینیم و هر بچه‌ای هم می‌بیند. چه شده که این رفتارش این است و آن رفتارش آن است؟! داریم دنبال آن چه شده می‌گردیم؛ یعنی آن حقیقت جوهریه‌ای که در ذات اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت جوهره‌ای که در [ذات] این است و موجب ظهور و بروز سایر رفتارهای متفاوت است.

آیا می‌توانند بگویند؟! نه! فقط بیربیر به شما نگاه می‌کنند! ولی اگر نزد یک عارف و ولیّ الهی آن [حیوان‌ها] را بیاورید و به او نشان بدهید می‌گوید که من دارم نگاه می‌کنم این علتش این هست این علتش آن هست؛ آن فصلی که حقیقت شیء به آن مربوط است که در این به یک نحو است و آن فصل به آن نحوهٔ دیگر است. اگر می‌خواهی به تو نشان بدهم باید بیایی ادراک مرا پیدا کنی! هیچ‌وقت با فهمت به آن نمی‌رسی، چون فهم تو از آن برداشت‌های ظاهر تو نمی‌تواند تجاوز کند ـ اینکه

من الآن بحث را از اینجا شروع کردم به‌خاطر این است که به آن نکته‌ای که مورد نظرم هست برسم غیر از آنچه که خود مرحوم آخوند بحث را شروع می‌کند ـ آن برداشتی که او از آن دو کیفیت می‌کند، همان فصلیت اوست! یک ولیّ الهی و کسی که به وقایع و حقایق خارجی اشراف دارد [می‌داند که فصل آن چیست]. امام رضا علیه‌السّلام که پرده را تبدیل به شیر می‌کند،[1] می‌داند که فصلش چیست و ما نمی‌دانیم. ما فقط می‌بینیم که حضرت یک شیر درنده سیصد کیلو یا چهارصد کیلویی درست کرد و [به او گفت که] این مرتیکه را بگیر و [ازبین ببر] تا دیگر از این غلط‌ها نکند که بخواهد با ولایت و امامت دربیفتد! حالا در همین دنیا امام رضا حساب این بدبخت را رسید اما آن بدبخت‌هایی که در این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود، امام رضا آن‌طرف سراغشان می‌رود و آن شیرهای اخروی که آن‌طرف ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگری هستند! حالا یک بیچاره‌ای آمد با حضرت دربیفتد و حضرت

---

[1] . عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

گفت که تو درمی‌افتی؟! صبر کن تو و مأمون را هردو صاف به خط می‌کنیم تا دیگر کسی جرئت نکند که بخواهد [با امامت و ولایت دربیفتد.] حالا آنهایی که اینجا به هر کاری دست می‌زنند و به هر قلمی شروع به نوشتن می‌کنند و هر مزخرفی را شروع به گفتن برای رسیدن به مقاصد واهی خودشان می‌کنند و از ولایت و تشیّع مایه می‌گذارند [چه بر سرشان خواهد آمد]؟!

ما کارهای خراب خودمان را می‌خواهیم به‌حساب نیاوریم آن‌وقت از تشیع مایه می‌گذاریم! از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مایه می‌گذاریم، از آنها عقب‌نشینی می‌کنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها کنار می‌زنیم و از آن‌طرف می‌آییم مدام چیز می‌کنیم. امام رضا هم می‌گوید که خیلی خب، شیرهای آن طرفی هم داریم حالا ما در دنیا یک شیر درست کردیم و آن بدبخت را سه لقمه کرد ولی آن‌طرف هم داریم و در خدمتتان هستیم! تشریف بیاورید آماده است! خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی که باعث نورانیت بشود آنجا آماده داریم و به خدمتتان

می‌رسیم! خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی کرد بیخود ما این‌طرف و آن‌طرف نزنیم و بهتر است که به عقل بیاییم و حرمت‌ها را نگه داریم و حفظ کنیم! علیٰ‌کلّ‌حال مسئله خیلی مسئلهٔ دقیق و حساسی است و غیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد که هرکسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند!

شناخت فصلیت به‌واسطهٔ اشراف بر حقیقت افاضه و اضافهٔ اشراقیه

این مسئله که شناخت فصلیت چیست، غیر از اشراف [شناخته] نمی‌شود. بله، یک توهمات، اجمالات، تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم که یک چیز و خصوصیتی باید در این باشد که در آن نباشد، اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه که واقعیتش است که بگذاریم در مشتمان و بگوییم که این، این است، این برای غیر از افرادی که اشراف و اطلاع بر حقیقت افاضه و اضافهٔ اشراقیه دارند امکان ندارد که به این مسئله برسند. بندهٔ خدا بوعلی که خدا او را بیامرزد با آن همه فهم و ادراکش اعتراف کرد و صاف گفت که ما نمی‌توانیم به این قضیه برسیم و دیگر خیال خودش را راحت کرد و به مسئله و عجز خودش پی برد و همین پی بردن به عجزهایش بود

که بالأخره دستش را گرفت و در آخر حال‌وهوایش را تغییر داد.[1]

تا انسان درد را نبیند به‌دنبال درمان نمی‌رود! ما همه در علوممان طبل توخالی هستیم و سروصدایمان و بادوبودمان زیاد است ولی وقتی احساس کنیم که توخالی هستیم آن‌وقت به‌دنبال پر کردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد! همهٔ این سروصداها به‌خاطر توخالی بودن مسئله است و این نکته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر است و به‌اصطلاح مرحوم آخوند که آن مبدأیت فصل اخیر است که موجب می‌شود حقیقت شیء به‌واسطهٔ او تحقق پیدا کند که آن جنبهٔ بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد که به‌واسطهٔ آن جنبه، این شیء در اینجا تکوّن پیدا می‌کند ولی سایر صور و فصولی که در اینجا می‌بینیم اینها جنبهٔ معدّات دارند.

مثلاً ایشان می‌فرمایند: یک انسان را که شما

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر پیرامون حسرت و اندوه جناب بوعلی سینا و بسیاری از علما و فحول در عجز از ادراک نهایت توحید، رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۵.

درنظر بگیرید صور متعددی دارد؛ یک صورتش صورت جسمیت اوست و وزن دارد، یک صورتش صورت نباتیت اوست و رشدونمو دارد. صورت‌های متفاوتی دارد؛ صورت حیوانی دارد و صورتی که در جنبهٔ وضعی دارد و اعراضی که بر انسان از نظر الوان و شکل و هیئت ترکیبیه هستند ولی هیچ‌کدام از اینها آن انسان نیستند و آن انسان یک مسئلهٔ دیگر است. این صور جنبهٔ معدّی برای صورت لاحقهٔ بعد دارد و وقتی که صورت لاحقهٔ بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطرهٔ او قرار می‌گیرد؛ یعنی وقتی که صورت جسمیت، استعداد برای نباتیت شدن را دارد، همین‌که تبدیل به نباتی می‌شود این صورت جسمیت در استخدام صورتِ نباتی است که شکل و شمایل خود را پیدا می‌کند، آن‌وقت دیگر آجر نیست، و وقتی که صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شد نه‌اینکه در همان جهت نباتی خودش باقی ماند [والاّ] درخت می‌شد همین‌که تبدیل به حیوان می‌شود آن نباتیت خود را در استخدام حیوانیت قرار می‌دهد تااینکه به

صورت نطقیت می‌رسد و همهٔ اینها در زیرمجموعهٔ این فصل اخیر شکل و ظهور پیدا می‌کند و شما اشکال و رفتار مختلفی از این مشاهده می‌کنید. پس این فصل اخیر است که سایر فصول را در تحت احاطهٔ خودش درمی‌آورد و به او شرافتی می‌دهد که از سایر انواع متمایز می‌شود.

حقیقت جوهریهٔ انسان، حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ

همین مطلب را که ایشان تا اینجا بیان کردند ما همین مطلب را ادامه می‌دهیم و آن حقیقت جوهریهٔ انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ می‌دانیم و به هر میزانی که انسان به آن مبدأ خودش نزدیک بشود طبعاً آن فصل اخیر او تغییر پیدا خواهد کرد. به‌واسطهٔ مراقبه، تهذیب‌ها، سلوک عملی، سلوک عقلانی و سلوک شرعی کم‌کم صورت‌هایی که برای انسان حاصل می‌شود هرکدام از اینها در تحت صورت بالاتر، رقیق‌تر، دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می‌گیرد و تمام صورت‌های مادون خود را به استخدام خودش درمی‌آورد تااینکه به مرتبهٔ بالا برسد.

علت اینکه اوصاف ظاهری امام علیه‌السّلام حتی با بقیه تفاوت می‌کند به‌خاطر آن فصل اخیر است. علت اینکه بدن امام علیه‌السّلام مقدس و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما یک مقدار اختلاف دارد. همین بفهمی نفهمی!! بدن ما را در مزبله هم بیندازند برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السّلام را ملائکه بی‌وضو دست نمی‌زنند! یک‌قدری و یک کمی باهم اختلاف داریم! یک مختصری!!

این به‌خاطر همان صورت جوهریتی است که بر نفس ملکوتی امام علیه‌السّلام این مسئله عارض می‌شود و به‌واسطهٔ او آن صورت نباتیتِ حیوانیت تغییر پیدا می‌کند؛ صورت حیوانیتی که بر بدن امام علیه‌السّلام یا ولیّ خدا هست با آن صورت حیوانیت ما فرق می‌کند و آن صورت نباتیت او با صورت نباتیت ما فرق می‌کند و صورت جسمانیت او دراین‌صورت فرق می‌کند و در اینجا دیگر مسائلی است که چطور زمین و زمان که اینها همه مجرد نیستند و ماده هستند و آن مشاهدهٔ ظاهری ما که ما آنها را ماده می‌بینیم آنها از حیثیت ظاهری امام

بهره‌مند می‌شوند و آنها از همان بدن ظاهری امام متأثر می‌شوند!

اینکه الآن شما به حرم حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها مشرف می‌شوید و فضای آنجا را جدا می‌بینید به‌خاطر بدن حضرت معصومه است که در اینجاست والاّ روح حضرت معصومه که آن دیگر در جایی و در قالبی نمی‌گنجد. به صرف اینکه این بدن یک تعلقی با آن روح دارد، همین بدن مکان را هم عوض کرده است! همین بدن، نه روح! آن روح که به‌جای خود هست، این تعلقی که این بدن با این روح داشته است، همین بدن، مکان، آجر، گچ، سیمان، سقف و سرا را عوض می‌کند. این بدن تغییر می‌دهد به‌خاطر اینکه این بدن در تحت سیطرهٔ فصل اخیر قرار گرفته است نه‌اینکه این بدن با بقیه فرق می‌کند. خب این بدن، بدن است و این هم گوشت و پوست و استخوان مثل سایر افراد بود و چند صباحی در این دنیا بود و بعد هم بالأخره فوت و موت عارض شد. نه، با این بیانی که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند ما می‌توانیم مسئله را خیلی بالاتر

ببریم. البته شاید هم منظور ایشان از حکمت عرشیه همین باشد که من دارم در اینجا عرض می‌کنم منتها اشارات ایشان در اینجا کم است و باید بیشتر از این در اینجا مجال سخن می‌دادند و جلو می‌آمدند. این شناختی که همهٔ مسائل عالم وجود پیدا می‌کنند و ارتباطی که با انسان پیدا می‌کنند تمام اینها براساس این محوریت دور می‌زند.

همین‌طور عکس این مسئله و این مطلب [صحیح است] و آن بدنی که در تحت سیطرهٔ یک نفس خبیث و یک نفس شیطانی و یک نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود همان بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد. شما در یک جا می‌روید و می‌بینید آخ آخ! این چقدر ظلمت دارد! یک دفعه در سوریه به حرم رفته بودیم و صبح زود بود، من گفتم که بروم ببینم قبر این شریعتی کجاست که نقل می‌کنند ـ از بعضی‌ها شنیدم ـ مرحوم حداد رضوان الله تعالیٰ علیه سر قبر [شریعتی] رفته بودند و وقتی که در را باز کردند گفتند:

عجب ظلمتی دارد این مرد! عجب ظلمتی دارد این مرد! در را بستند و بیرون آمدند و دو بار یا سه بار گفتند: عجب ظلمتی دارد این مرد!

من گفتم که بروم ببینم ما هم این ظلمت را

احساس کنیم، حالا آن‌قدری که آنها می‌فهمند نه، ولی به‌اندازهٔ خودمان ببینیم بالأخره دنیا چه خبر است! من نمی‌دانستم که در چه قسمتی هست، فقط یک ناحیه‌ای را به من نشان دادند. من رفتم و همین‌که وارد آن محوطه شدم هرچه گشتم کسی نبود، خیلی زود بود بین الطلوعین بود ـ خیر سرمان زیارتمان می‌خواست قبول بشود! ـ بعد همین‌که رفتم نظرم جلب شد که باید در آن قسمت باشد و هیچ آثاری هم اصلاً نبود و همین‌طور به آن قسمت سوق داده شدم و مدام جلو رفتم و دیدم نه، مثل اینکه جای بدی نیامدم و درست بوده است مدام جلو رفتیم و جلو رفتیم تااینکه بعد یک‌مرتبه نگاه کردم دیدم دو نفر زودتر از ما آمدند مستفیض بشوند؛ یک آقا و یک خانم جوان بودند که نمی‌دانم اینها اصلاً حضرت زینب را زیارت کرده بودند یا نه، از قیافه‌شان پیدا بود که خلاصه مثل اینکه به هم می‌خورند و حال آنها و مرحوم یکی هست! خلاصه آنها آنجا بودند و یک‌دفعه به من رو کردند و گفتند که شما هم برای چیز [شریعتی] آمدید؟! من گفتم

که آمده‌ایم تماشا کنیم! گفت که در بسته است. ما آمدیم و اصلاً در باز نبود و خادم هم نبود که [در را باز کند]، ما آمدیم و از آن پشت شیشه و پنجره نگاه کردیم و دیدیم که... والاّ ما که آن چیزهایی که بزرگان و اولیاء هستند را نمی‌فهمیم ولی به‌اندازهٔ خودمان دیدیم واقعاً چه خبر است و چه اوضاعی است! خلاصه مثل اینکه آنجا دارند پذیرایی می‌شوند!

استدراج انسان!

علیٰ‌کلّ‌حال این قضیه از کجا نشئت می‌گیرد و از کجا این مسئله و این مطلب پیدا می‌شود؟! این جسم نباتی و جسم حیوانی اینها که اصلاً دیگر به‌طورکلی با بقیهٔ افراد [فرق دارد]. علت این قضیه به‌خاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حکومت و ولایت آن فصل اخیر است که حقیقةُ الشیءِ بِصورتِه لا بِمادته می‌آید و وجود اینها را از خودش می‌کند و اینجاست که انسان ادراک می‌کند چطور آن صور مثالی مدام یکی‌یکی تشکل پیدا می‌کند و آن صور مثالی براساس آن فصل اخیر ظهور پیدا می‌کند؛ یعنی آن

فصلی که مبدأیت برای تصویر انسانیت و برای صورت‌گری انسان است آن جهت مبدأیت می‌آید و قید درست می‌کند و خلق می‌کند و به مقتضای تناسب بین خودش و آن واقعیت خارجی که الآن هست مدام برای او صورت می‌سازد، امروز یک صورت ساخت، یک ساعت دیگر یک صورتی ساخت و مدام دارد صورت می‌سازد و مدام دارد کدورت بر کدورت اضافه می‌کند و می‌بینیم کدورت امروز یکشنبه از کدورت دیروز شنبه بالاتر رفت و کدورت روز دوشنبهٔ این فرد از کدورت روز یکشنبه بالاتر رفت. چهره عوض می‌شود، خصوصیات تغییر پیدا می‌کند، کارهایی که انسان انجام می‌دهد، دروغ‌هایی که می‌گوید، قضاوت‌هایی که می‌کند، دزدی‌هایی که می‌کند، تجاوزهایی که می‌کند، مال مردم را می‌خورد و تعدّی به حقوق مظلوم می‌کند تمام اینها مدام می‌آید و عوض می‌شود.

لذا انسان یک‌دفعه می‌بیند یک نفر را که مثلاً پارسال دیده است چرا الآن این‌طوری بود و قیافه‌اش عوض شده است؟! پارسال که این‌طوری نبود، دو

سال پیش که این‌طوری نبود حال‌وهوای او فرق می‌کرد ولی الآن نگاه می‌کند یک قسمی است و یک طوری است و یک شکل خاصی است و خیلی این نکته [مهم است] و این‌قدر ظریف و دقیق انجام می‌شود که انسان هم خودش نمی‌فهمد، چون حقیقت انسان همان می‌شود پس چطور انسان آن‌وقت می‌فهمد؟! انسان درصورتی می‌فهمد که در دو حقیقت متفاوتی وجود داشته باشد و این ناظر به او باشد و از نظر به او، نسبت به این واقعیت بخواهد حکومت و قضاوت کند ولی اگر هردو واقعیت یکی شد این بدبخت از کجا بفهمد که دارد چه بر سرش می‌آید؟! دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینکه یک‌دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود، جرقه‌ای بخورد، حال‌وهوایی پیدا بشود و یک‌دفعه آدم به خودش بیاید و آن وضعیت خودش را [بفهمد].

مثلاً مجلس امام حسین علیه‌السّلام باشد، جایی باشد، خلوتی باشد و یک‌دفعه یک قضیه‌ای اتفاق بیفتد آن‌وقت است که تفکر انسان [او را تغییر می

دهد] «**تفکُّرُ ساعةٍ خیرٌ مِن عبادةِ سبعینَ سَنة**»[1]

این تفکر «**تفکُّرُ ساعةٍ**» است که یک‌دفعه انسان آن آینهٔ وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت فعلی خود را در آن آینه نگاه کند و آن‌وقت با آن حالی که الآن دارد مقایسه کند، می‌بیند اوه! چه فاصله‌ای پیدا شده است! من چه بودم! من این کار و آن کار را می‌کردم، الآن در یک هم‌چنین وضعیتی هستم و این کار را دارم به راحتی انجام می‌دهم! سابق وقتی که یک صدم این برایم پیش می‌آمد استیحاش داشتم اما الآن این مسئله در اینجا دارد برایم خیلی راحت انجام می‌شود، چه اختلافی در اینجا به‌وجود آمده است و چه در اینجا تحقق پیدا کرده که الآن به این وضعیت شده است؟!

یک وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌کند و می‌بیند سال‌های پیش نسبت به این قضیه یک هم‌چنین چیزی بوده است ولی الآن نه این‌طوری هستم و بهترم و نسبت به مطلب اتقان و اِحکامم بیشتر است پس خوشحال می‌شود ولی اگر قرار بر

---

[1] . جامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۲۱۹، با قدری اختلاف.

این باشد که دیگر مطلب به مقام خَتَمَ الخَتم برسد، ختم بر قلوب برسد آن‌وقت دیگر در آنجا مسئله به شکل دیگری خواهد شد و دیگر انسان آنجا همان می‌شود که هست و وجود او همان است که الآن دارد ادراک می‌کند و واقعاً هم دارد ادراک می‌کند یعنی به جایی رسیده است که هیچ مسئله‌ای نمی‌بیند، اگر صد نفر را جلویش مثل مرغ سر ببرند همین‌طور صاف می‌ایستد و نگاه می‌کند!

می‌گفتند که افراد را می‌آوردند جلوی این صدام می‌کشتند و تیر می‌زدند و گاهی اوقات خودش هم تیر می‌زد، اصلاً انگار اینها گنجشک هستند! عین اینکه یک حیوانی دارد زیر دست و پا می‌رود شما هم می‌روی و اعتنا و مبالاتی نداری، او هم همین‌طور بود! اِاِ تق‌تق آدم‌ها را یکی‌یکی می‌کشند و می‌افتند و او هم همین‌طوری نگاه می‌کند و می‌گوید که خب ببرید خاکشان و چالشان کنید انگارنه‌انگار! چه چیزی می‌شود که انسان به اینجا و به این وضعیت می‌رسد؟! آدم از نظر قساوت و شقاوت به یک حدّی می‌رسد که اصلاً برای او حیوان و جنبده‌ای که زیر پا حرکت می‌کند با یک انسانی که

این انسان، جوان بیست سال یا بیست‌وپنج‌ساله است و زن و بچه دارد، پدر و مادر دارد، تمام اینها را کنار می‌گذارد و تق می‌زند و [او را می‌کشد و بعد] می‌گوید که خاکش کنید! اصلاً این مسئله برایش هیچ اهمیتی ندارد! در دینش هم همین‌طور است، حالا خیال نکنید که فقط او [این‌طور بوده است] نه آقا، به پایش برسد و نفس در کار بیاید فقط صدام تنها نداریم خیلی‌ها صدام خواهند شد! آن یکی به آن کیفیت بود و وضعش آن‌طور بود. صدام در این دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه‌های مختلف [حتی] با ریش [هم هست]! اینهایی که آمدند مثل یزید و شمر امام حسین علیه‌السّلام را کشتند آیا ریششان را تراشیده بودند؟! نه آقا ریش داشتند از ما هم بیشتر ریش داشتند! این جناب شمر در کوفه امام جماعت بود! امام جماعت مسجد که مؤمنین و مؤمنات [می‌رفتند و به او اقتداء می‌کردند]! البته مؤمنات را نمی‌دانم که آن‌وقت مسجد می‌رفتند یا نه!

نهی از بیرون رفتن زن در شب

امروزه که دیگر همهٔ زن‌ها شب‌ها و روزها به

روضه و فلان می‌روند! من گفتم که زن شب روضه نرود اما دوباره دارد رسم می‌شود که زن‌ها شب این‌طرف و آن‌طرف می‌روند دعای کمیل می‌خوانند! زن‌ها باید در خانه‌شان بنشینند و نوار گوش بدهند. رسم بر این نبوده است که زن شب از منزل خارج بشود اگر می‌خواهند دعا بخوانند و ثواب ببرند در خانه‌هایشان بروند انجام بدهند.

خلاصه این جناب شمر امام جماعت بوده است، عمر سعد در یکی از مساجد کوفه امام جماعت بوده است اما صاف می‌آیند امام حسین علیه‌السّلام را مثل یک گنجشک می‌کشند و انگارنه‌انگار که اصلاً این انسان است! این شخص زن و فرزند و حیات دارد. حالا پسر پیغمبر بودن و اینها را رها کنیم، بابا این یک انسان است، بچه دارد، خودش زندگی دارد و تعلق به حیات دارد! باید بیعت کنی والاّ تو را می‌کشیم! اِه اِه به همین راحتی؟! بیعت بکن والاّ تو را می‌کشیم؟! خب جناب یزید و جناب عمر بن سعد اگر او بیعت نمی‌کند، بیعت نکند و اگر مخالف با حکومتان است او را در یک‌جا و در یک حصاری قرارش بدهید در همان‌جا زندگیش را بکند و عمرش را بکند، چرا

می‌کُشید؟! این کشتن برای چیست؟! چرا انسان باید به اینجا برسد؟! اصلاً خیلی خب جناب یزید تو بیا حکومتت را بکن و به این عده [بگو] هر کسی با ما بیعت نمی‌کند ما اینها را می‌گیریم یک جا نگه می‌داریم و دورشان را یک دیوار می‌کشیم بعد هم آنجا یک شهری درست می‌کنیم مثل واتیکان آنجا که برای خودش پاپ و فلان و این حرف‌ها و دار و دسته‌ای دارد، اینها هم در آنجا باشند و زندگیشان را بکنند. چرا می‌خواهید از سر راه بردارید؟! چرا می‌خواهید نابود کنید؟! چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت و وحشی‌گری و قساوت برسد که دست به این کار بزند؟!

اینها مسائلی است که ما فقط روضه برای امام حسین علیه‌السّلام نخوانیم یک مقدار هم برای خودمان روضه بخوانیم؛ بیاییم برای خودمان و برای وضعیت خودمان یک مقدار روضه بخوانیم و یک مقدار سینه‌زنی کنیم، فقط برای امام حسینِ تنها این کارها را نکنیم، او احتیاجی به این سینه‌زنی‌ها ندارد! در جایی که انسان خودش هزارتا خلاف انجام

می‌دهد و بعد به‌وسیلهٔ این کارها برای خودش روپوشی تهیه می‌کند که حقیقةُ الأشیاء برای او و مردم منکشف نشود، این خیلی مصیبت است! مصیبت اینجاست! آنها رفتند و کارشان را کردند و در این دنیا وظیفه‌شان را انجام دادند و به مقصد و مقصود رسیدند و تمام شد، ما باید فکری برای خودمان بکنیم و متوجه باشیم که پرداختن به این امور خدای نکرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل خودمان نشود. إن‌شاءالله تتمه‌اش برای جلسهٔ بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد